

لطفا برای شروع بحث، به طور مختصر خودتان را معرفی کنید.

دوره کارشناسی اقتصاد را، قبل از انقلاب اسلامی در دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران تمام کردم و با استفاده از بورس تحصیلی به انگلستان رفتم و دوره های کارشناسی ارشد را در مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن و دکتری را در دانشگاه های آکسفورد و لندن گذراندم. تحصیلاتم عمدتاً در رشته اقتصاد سنجی بود. رساله دکتری را در بهینه سازی پویا و کاربرد روش های کنترل بهینه در مدل های کلان نوشتم. دوره دکتری تقریباً مدت زیادی طول کشید چون حدود سه سال در دانشکده های راضی و مهندسی به تحصیل تئوری های سیستم و کنترل مشغول بودم.

به هر حال، همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی یعنی در اسفند ۱۳۵۷ به ایران برگشتم و از اردیبهشت ۱۳۵۸ که دانشگاه ها بازگشایی شد، در دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران به تدریس مشغول شدم. همیشه تدریس و همکاری با دانشجویان را دوست داشتم. البته اولین باری که تدریس کردم دو سال قبل از انقلاب اسلامی بود که به منظور تکمیل مدلی که برای اقتصاد ایرانی ساخته بودم (برای رساله دکتری)، شش ماه به ایران آمدم. مباحثی را در کاربرد روش های کنترل بهینه مدل های اقتصادی در کلاس درس استادام جناب آقای دکتر تمدن در دوره دکتری ارائه کردم. در آن موقع، از بسیاری دانشجویان حاضر در کلاس، جوان تر بودم و از این رو، اولین دوره تدریس من در دانشکده اقتصاد، لذتی توأم با اضطراب داشت. اما از آن پس، تدریس برای من همواره لذت بخش و توأم با خاطرات شیرین کلاس های درس بوده است. حجم تدریس در آن زمان بسیار زیاد بود. بسیاری از استادان، کشور را ترک می کردند و لذا استادان حاضر، مجبور بودند ساعات بیشتری را در جاهای مختلف تدریس کنند اما شور و حال بعد از انقلاب بویژه در دانشگاه ها، خاطرات شیرین و فراموشی نشدنی دارد. بعد از گذشت یک سال و نیم یا دو سال، دانشگاه ها را به خاطر انقلاب فرهنگی تعطیل کردند. من مجدداً به انگلستان رفتم و نزدیک به دو سال آنجا بودم. در بازگشت، هنوز دانشگاه ها به خاطر انقلاب فرهنگی تعطیل بود اما دفتر همکاری حوزه و دانشگاه فعالیت خودش را آغاز کرده بود و چند گروه پژوهشی در اقتصاد اسلامی فعالیت داشتند. من هم به جریان این مطالعات پیوستم. بعد از چند ماه، دانشگاه ها بازگشایی شد و در مدت کوتاهی دانشگاه تربیت مدرس و سپس دانشگاه امام صادق تاسیس شد و من در هر دانشگاه فعال شدم.

بنابراین، فعالیت آموزشی من در سه مرکز، یعنی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران و دانشکده های اقتصاد در دانشگاه تربیت مدرس و در دانشگاه امام صادق متمرکز شد. علاوه بر اقتصاد سنجی که درس همیشگی من بود، نظام های اقتصادی و تاریخ اندیشه های اقتصادی را هم با علاقه زیاد تدریس می کردم. بعد از ده سال تدریس در این مراکز که سرشار از خاطرات فراموش نشدنی است، به خاطر مسائل خانوادگی (همراهی با پسر) مجدداً به انگلستان رفتم و جمعا حدود ۹ سال آنجا بودم و عمدتاً در زمینه بازارهای بین المللی سرمایه و بخصوص اقتصاد سیاسی نفت و گاز مطالعه کردم. علاوه بر مسئولیت های پژوهشی در دفتر مطالعات بین المللی انرژی در لندن، در آکسفورد و لندن نیز تدریس کردم. در خلال مدتی که در انگلستان بودم ارتباط با دانشگاه های تهران و تربیت مدرس و امام صادق را حفظ کردم به گونه ای که علاوه بر ارائه سمینارها، توفیق راهنمایی یک رساله دکتری در تربیت مدرس و راهنمایی و مشاوره در رساله دکتری در دانشگاه امام صادق را نیز داشتم. چند ماهی است که به ایران مراجعت کرده ام و امیدوارم با اقامت دائمی در ایران، توفیق استمرار خدمت به دانشجویان عزیز را داشته باشم.

در آن دوره که تحصیل در رشته اقتصاد را شروع کردید چه استنباطی نسبت به این علم داشتید؟ این رشته چه جاذبه ای برای شما داشت که وارد آن شدید؟

علی رغم اینکه دیپلم ریاضی داشتم، همیشه علاقمند به مطالعه علوم انسانی بودم. در دبیرستان می خواستم به جای رشته ریاضی، وارد رشته ادبیات شوم اما خانواده ام موافقت نکردند. به ادبیات، فلسفه، منطق، تاریخ و امثال آن خیلی علاقه مند بودم. البته بعد از ورود به رشته ریاضی، به ریاضیات بسیار علاقه مند شدم که هنوز هم ادامه دارد، اما دلبستگی من به ادبیات و علوم انسانی مطلقاً کم نشد. با دیپلم ریاضی، اقتصاد تنها رشته ای از علوم انسانی بود که می توانستم انتخاب کنم.

آیا شما با اقتصاد آشنایی قبلی داشتید؟ یا اینکه شما هم به نوعی به این رشته پرتاب شدید؟

خیر، آشنایی قبلی نداشتم. در آن زمان، رشته اقتصاد را در دبیرستان ها تدریس نمی کردند. رشته های تحصیلی عبارت بودند از ریاضی و تجربی و ادبی. هدف اکثر دیپلمه های ریاضی این بود که به مهندسی راه و ساختمان یا به مهندسی کامپیوتر بروند. برای دیپلمه های ریاضی، اقتصاد انتخاب اول نبود، اما برای من که به علوم انسانی علاقه مند بودم معیارها فرق می کرد. قبل از ورود به رشته اقتصاد، از اقتصاد چیزی نمی دانستم اما این حقیقت که اقتصاد از علوم انسانی بود برای من ارزش داشت.

شما در ایران در دوره کارشناسی اقتصاد، رتبه اول و ممتاز در کشور شدید، آیا استادان خاصی در این توفیقات شما در داخل و یا خارج از کشور یا در نوع نگاه و میزان علاقه تان به اقتصاد به طور جدی موثر بوده اند؟

به «ممتاز در کشور» اشاره کردید، می خواستم توضیح بدهم که در آن زمان، از بین دانش امویان رتبه اول، ممتاز در کشور یا نخبگان علمی کشور را از طریق مصاحبه انتخاب می کردند و با بورس تحصیلی به انگلستان اعزام می کردند. بورس نخبگان، بر خلاف بورس های وزارت علوم، ضمانت مالی یا ملکی برای بازگشت به ایران نداشت بلکه صرفاً تعهد اخلاقی و آن هم به صورت شفاهی می گرفتند.

در مورد تاثیر استادان بر روند تحصیلات و علاقه و نگرش من به اقتصاد؛ بله، در ایران جناب آقای دکتر محمد حسین تمدن و مرحوم دکتر حسین پیرنیا و در انگلستان پروفیسور آمارتیا و پروفیسور دیوید هنری.

این استادان چه خصوصیتی داشتند که شما را به طور جدی متاثر ساخته اند؟

در ایران، درس هایی که در ترم اول می خواندیم بیشتر مربوط به علوم اجتماعی و حقوق و علوم سیاسی بود. برای من که در دوره دبیرستان، مطالعات آزاد در موضوعاتی چون فلسفه و منطق و تاریخ و امثال آن داشتم، این درس ها بسیار ساده و در عین حال، شیرین بود. در همان ترم اول، درسی به نام «منطق برای علوم اجتماعی» داشتیم که جناب دکتر تمدن تدریس می فرمودند. بعدها ایشان فرمودند که ورقه امتحان من در نظر ایشان بسیار جالب توجه بود، به گونه ای که گمان کردند صاحب این ورقه قبلا تحصیلات دانشگاهی در این زمینه داشته است و از این رو مرا مورد تفقد فراوان قرار دادند. ترم های اول و دوم در تمام درس ها نمره «الف» گرفتم. در آن موقع، نمره ها را بر اساس الف، ب، جیم، دال، هه می دادند. به توصیه و حمایت جناب آقای دکتر تمدن، مرحوم دکتر پیرنیا که رئیس دانشکده بود مرا احضار کردند و تشویق های زیاد کردند و یک سری مجله تحقیقات اقتصادی به علاوه یک سکه به من جایزه دادند. خیلی خوشحال شدم. دکتر قدیری نیز معاونت دانشجویی دانشکده را عهده دار بودند؛ ایشان نیز حمایت های زیادی از من کردند و همواره مشوق من بودند. از آن جمله بعد، استادان دانشکده، مرا به عنوان دانشجوی خوب می شناختند و توجه بیشتری به من داشتند. همین توجه و احترام بویژه از جانب مرحوم دکتر پیرنیا و استادان بزرگوارى مانند دکتر تمدن، دکتر مشکوه، دکتر قدیری و مرحوم دکتر منوچهر زندی مرا بیش از پیش به رشته اقتصاد علاقمند کرد و از این رو مدیون ایشان هستم.

نکته مهمی که باید در این جا عرض کنم آن است که نگرش این استادان بزرگوار به مسائل اقتصادی چه در ابعاد نظری و چه به لحاظ کاربردی، کاملا علمی بود. در سال های قبل از انقلاب که فضای دانشکده های علوم انسانی بویژه دانشکده های اقتصاد از شعارهای سیاسی اشباع بود این بزرگواران در کلاس های درس یا در سمینارها سعی می کردند دانشجویان را با روش های علمی در تجزیه و تحلیل مسائل اقتصادی آشنا کنند.

همان طور که عرض کردم، در خارج از کشور، بیشتر تحت تاثیر شخصیت علمی پروفیسور آمارتیا سن و پروفیسور دیوید هندری بودم. موقعی که به مدرسه اقتصاد لندن رفتم، پروفیسور سن استاد اقتصاد ریاضی بود ولی علاقه بسیار زیادی به مباحث توسعه اقتصادی و تئوریهای رفاه و تئوریهای انتخاب داشت. با دانشجویان ایرانی که در مدرسه اقتصاد لندن درس می خواندند رابطه نزدیکی داشت. بعدا که من به دانشگاه آکسفورد برای ادامه تحصیل در دوره دکتری رفتم ایشان هم از لندن به آکسفورد رفت و پروفیسور آکسفورد شد. بنابراین روابط استاد و شاگردی ما بسار بیشتر شد. در آکسفورد علاقه ایشان به تئوری های فقر و نقش دموکراسی در روند توسعه اقتصادی بویژه در کشورهای کنترل بهینه در مدل های اقتصاد سنجی کلان که کاملا ریاضی و آماری بود، کار می کردم اما در تمام کلاس ها و سمینارهای ایشان در تئوری های فقر و توسعه شرکت می کردم. جامعیت دید در تئوری های اقتصادی و منحصر نکردن نظریات در چارچوب فرمول های خشک ریاضی و آماری، از خصوصیات پروفیسور سن بود که طبعاً تاثیر زیادی بر دیدگاه های من داشت. البته همان گونه که مستحضرید ایشان بعد از شش یا هفت سال تدریس در آکسفورد، به دانشگاه هاروارد رفت و در همانجا بود که برنده جایزه نوبل شد.

در مورد پروفیسور دیوید هندری، موقعی که به مدرسه اقتصاد لندن رفتم ایشان کمک استاد پروفیسور والیس در تدریس اقتصاد سنجی بود. جوانی بود پنج یا شش سال از ما بزرگتر که تازه درجه دکتری از مدرسه اقتصاد لندن گرفته بود.

برای ما مسئله حل می کرد و دوستی ما از همان سال ها آغاز شد. بعد از چند سال پروفیسور اقتصاد سنجی شد و اتفاقاً موقعی که من در آکسفورد بودم، از لندن به آکسفورد منتقل شد و مدیریت آموزش رشته اقتصاد سنجی در دانشگاه آکسفورد را بر عهده گرفت. نحوه تدریس بسیار زیبایی او در اقتصاد سنجی زبانزد همه است. بر عکس بسیاری از استادان انگلیسی، ایشان اساساً بسیار شیرین صحبت می کند. شاید کم تر کسی است که چند سال سر کلاس هندری باشد و به اقتصاد سنجی علاقمند نشود. بعدها که در ایران تدریس می کردم و یک سال برای فرصت مطالعاتی به آکسفورد رفتم، حتی یک جلسه از کلاس های درس او را از دست نادم. نکته جالب توجه این است که در خلال تدریس فرمول های خشک اقتصاد سنجی، همواره به کاستی ها و به جنبه های کاربردی و همچنین به متدولوژی اقتصاد سنجی توجه داشتند. نوآوری های ایشان در متدولوژی اقتصاد سنجی به مراتب بیش از خدمات علمی او به توسعه فرمول ها و مدال های ریاضی است. البته می دانید که در آکسفورد استادان مشهوری در اقتصاد هستند که شخصیت علمی آن ها قطعاً بر دانشجویان تاثیر می گذارد، اما نگرش من به اقتصاد ریاضی و اقتصاد سنجی تا حد بسیار زیادی متاثر از سن و هندری است.

آقای دکتر! درس ها و نحوه تدریس در آن دوره در ایران چه تفاوت هایی با امروز دارد؟ آیا تحول مملوسی در طی سال هایی که گذشته رخ داده است؟

مقایسه سطح آموزشی اقتصاد قبل از انقلاب و بعد از انقلاب، بحث مفصلی است، اما چند نکته را خدمتان عرض می کنم. اول آن که سطح علمی برنامه های آموزشی اقتصاد به مراتب بالاتر از گذشته است زیرا نه تنها علم اقتصاد رشد کرده است بلکه مراکز معتبری در آموزش و پژوهش اقتصاد ایجاد شده است و استادان بسیار خوبی در این مراکز فعال هستند. دوم آن که برنامه های آموزشی و محتوای دروس تابعی از سطح علمی و کیفیت دانش اقتصادی استادان است.

قبل از تاسیس دانشکده اقتصاد، رشته اقتصاد را در دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه تهران تدریس می کردند. بنابراین تحت تاثیر برنامه های آموزشی دروس حقوق و علوم سیاسی بود. استادان این دانشکده غالبا از فرانسه فارغ التحصیل شده بودند، لذا آموزش اقتصاد، بیشتر مبتنی بر الگوهای فرانسوی بود، یعنی توجه بیشتر به اقتصاد اجتماعی و اقتصاد سیاسی و اهمیت ویژه به مسائل توسعه اقتصادی و جز این ها.

بعد از تاسیس دانشکده اقتصاد نیز وضعیت تا چند سال به همین روال بود. در دوره کارشناسی، دروسی مانند منطق برای علوم اجتماعی، روانشناسی اقتصادی، حقوق تجارت، جامعه شناسی اقتصاد، حقوق مدنی، حقوق جزا، سازمان های بین المللی و حقوق بین الملل می خواندیم و توجه بسیار زیادی به مسائل اقتصاد ایران مانند اقتصاد کشاورزی، جمعیت شناسی کشور و امثال آن می شد. روزی در خدمت مرحوم دکتر پیرنیا بودم. از گذشته برایمان تعریف می کردند. می فرمودند هنگامی که حدود ۴۰ سال قبل، موسسه تحقیقات اقتصادی در دانشگاه تاسیس شد، دو طرح پژوهشی که ایشان مطرح کردند اقتصاد آب و اقتصاد گندم بود. البته مرحوم دکتر پیرنیا مطالعات زیادی در اقتصاد نفت داشتند. متاسف بودند از اینکه این روزها (بعد از انقلاب اسلامی) توجه به مسائل اساسی اقتصاد ایران که رد راس آن ها اقتصاد آب و گندم و نفت است تا این درجه به فراموشی سپرده شده است.

سطح علمی برنامه های آموزشی اقتصاد تا حد زیادی تحت تاثیر دانسته های استادان است. بسیاری از استادان اقتصاد در آن زمان در فرانسه درس خوانده بودند مانند دکتر سید محمد مشکوه و دکتر محمد باقر قدیری و مرحوم دکتر منوچهر زندی. شاید فقط دو استاد از انگلستان فارغ التحصیل بودند یعنی دکتر تمدن و مرحوم دکتر حسین پیرنیا. شروع تحصیلات دوره کارشناسی من تقریبا همزمان با جدا شدن رشته اقتصاد از دانشکده حقوق و علوم سیاسی و تاسیس دانشکده اقتصاد توسط مرحوم دکتر پیرنیا بود. نقش مرحوم دکتر پیرنیا در تحولات برنامه های آموزشی اقتصاد بسیار مهم بود. دو کتاب اساسی در اقتصاد را به فارسی ترجمه کردند، یکی کتاب «اقتصاد» ساموئلسن بود و دیگری کتاب «ریاضیات تحلیلی برای اقتصاد» اثر آلن استاد مدرسه اقتصاد لندن. این دو کتاب، نقش بسیار مهمی در تحولات برنامه های آموزشی اقتصاد داشت و به آرامی زمینه را برای برنامه های آموزشی به سبک دانشگاه های آمریکا و انگلستان فراهم کرد. دانشجویان اقتصاد برای ادامه تحصیل اکثرا به آمریکا و انگلستان رفتند و طبعاً در بازگشت، علاقمند به تدریس همان برنامه های آموزشی بودند.

توجه به اقتصاد ریاضی و اقتصاد سنجی به مسائل اقتصادی از دیدگاه صرفا ریاضی و آماری، محور اصلی برنامه های آموزشی دانشگاه های شاخص در آمریکا و انگلستان بود، هر چند که دانشگاه های شاخص در انگلستان سعی داشتند موازنه مطلوبی بین نگرش های ریاضی و دیدگاه های اجتماعی و سیاسی را به اقتصاد همچنان حفظ کنند. به هر حال، نتیجه این تحولات در برنامه آموزشی اقتصاد در کشورمان همان است که امروز می بینیم، یعنی حاکمیت دیدگاه اقتصاد ریاضی و اقتصاد سنجی بر تئوری های اقتصادی.

نکته دیگر این است که نقش دکتر تمدن و مرحوم دکتر پیرنیا در تحولات رشته اقتصاد بسیار اساسی است. این دو استاد اقتصاد، در عین حالی که در انگلستان درس خوانده بودند و با «اقتصاد تحققی» به خوبی آشنا بودند، همواره به مسائل اقتصاد سیاسی و اقتصاد اجتماعی توجه کافی داشتند. مثلا مرحوم دکتر پیرنیا با ترجمه و تدریس کتاب «ریاضیات تحلیلی برای اقتصاد» پایه گذار اقتصاد ریاضی در کشور محسوب می شود، لکن همان موقع، کتاب معروف «تفکر علمی و توسعه اقتصادی» را نوشتند که مطمئنا مطالعه آن این روزها برای مسائل اقتصادی کشور می تواند رهگشا باشد. مرحوم دکتر پیرنیا روزی برای من تعریف می کردند که سال ها قبل، هنگامی که رشته اقتصاد در دانشکده حقوق تدریس می شد، وقتی ایشان که به تازگی از انگلستان مراجعت کرده بودند می خواستند اقتصاد جدید تدریس کنند، در کلاس «گج» نبود که ایشان یک منحنی رسم کنند. رسم منحنی در کلاس درس اقتصاد در دانشکده حقوق، «انقلابی» محسوب می شد. دکتر قدیری نیز از نخستین کسانی هستند که برای اولین بار در دانشکده حقوق، آمار را برای رشته اقتصاد تدریس کردند که آم هم به نوبه خود تحول بزرگی به حساب می آید. به همین ترتیب نباید فراموش کرد که حضور دکتر تمدن در دانشکده اقتصاد، عامل مهمی در حفظ استانداردهای علمی در برنامه های آموزشی بود و نقش بسزایی در توازن اقتصاد ریاضی و اقتصاد سنجی با اقتصاد اجتماعی و اقتصاد سیاسی داشت. مطالعات گسترده دکتر مشکوه در پول و بانک و ارز و بین الملل و تسلط ایشان به مسائل روز جهانی، انگیزه ای قوی برای دانشجویان بود که رابطه خود را با موضوعات روز اقتصاد از دست ندهند و اسیر فرمول های خشک و بی روح اقتصاد تحققی نشوند.

بنابراین ملاحظه می فرمایید که نقش استادان شاخص و برجسته اقتصاد تا چه میزان می تواند عامل ایجاد تعادل در برنامه های آموزشی رشته اقتصاد باشد و هماهنگی های لازم را بین نگرش های ریاضی به اقتصاد و تحلیل پدیده های اقتصادی در چارچوب نگرش های اجتماعی سیاسی و تاریخی ایجاد کند.

ظاهرا الان خیلی از علوم بر خلاف گذشته تخصصی شده اند و از جمله آن ها اقتصاد است. آیا فکر می کنید با این فرایندی که اتفاق افتاده، اصلا امکان پذیر است که ما انتظار داشته باشیم که دانشجوی اقتصاد باز هم بتواند علوم اجتماعی یا حقوق بخواند؟

تخصصی شدن اقتصاد، نتیجه رشد علم اقتصاد است، اما شرط لازم برای ثمر بخشی رشته های تخصصی اقتصاد، حفظ رابطه مبنایی آن رشته ها با بدنه اصلی علم اقتصاد است. برای تبیین این نکته، درختی را در نظر بگیرید، رشد شاخه های آن تابعی از ساختار بدنه و وضعیت ریشه ها و جنس خاک و محیط بیرونی آن درخت است. در ضمن رشد فیزیکی شاخه ها حتما باید هماهنگ با بدنه درخت و مقاومت آن باشد. نمی توان قانونمندی رشد شاخه ها را بدون ملاحظه بدنه و ریشه درخت شناخت. برای مثالی دیگر، ساختمان های بزرگ را ملاحظه کنید. تاسیسات، شامل شبکه برق و تهویه و امثال آن رشته های تخصصی اند، آیا نصب تاسیسات بدون ملاحظه خصوصیات آن ساختمان، امکان پذیر است؟ قطعاً خیر. البته لازم نیست طراح و معمار آن ساختمان، متخصص در تاسیسات باشد؛ به همین ترتیب، متخصصان تهویه و یا شبکه برق، ضرورتاً متخصص در طراحی و محاسبات بدنه ساختمان نیستند. اما هر عمارتی بعد از تکمیل، کل واحدی

است که به منظور خاصی مورد بهره برداری قرار می گیرد و باید تمام اجزای آن متناسب و هماهنگ با هم باشند. البته اگر طراح ساختمان، چیزی درباره روش های جدید تهویه و کانال کشی یا سیم کشی نداند، ممکن است ساختمان را چنان بسازد که بعداً متخصصان تهویه و یا شبکه برق، امکان اجرای طرح های ویژه خودشان را نداشته باشند.

در اقتصاد هم کم و بیش همین طور است؛ اما نباید فراموش کرد که نظریه پردازی و توسعه رشته های تخصصی اقتصاد بسیار پیچیده تر از این حرف ها است. رشته تخصصی اقتصاد سنجی را در نظر بگیرید. اگر در گذشته با ۱۰ یا ۱۲ واحد درسی این امکان وجود داشت که بتوان دانشجویان اقتصاد را در این رشته متخصص کرد، اکنون رسیدن به تخصص در تمام ابعاد اقتصاد سنجی تقریباً غیر ممکن است، شاید بعد از سال ها تحصیل و پژوهش، بتوان در شاخه ای از اقتصاد سنجی، مانند اقتصاد سنجی مالی یا اقتصاد سنجی خرد، صاحب نظر شد.

بحث من، مخالفت با تخصصی شدن آموزش اقتصاد نیست. در برنامه های آموزشی، باید به مرزهای دانش اقتصاد رسید و این مرزها چیزی جز تخصص ها نیست. اما نکته ای که بر آن تاکید فراوان دارم این است که تناسب و هماهنگی و ارتباطات مبنایی اجزا، یعنی رشته های تخصصی را با کل اقتصاد از دست ندهیم.

درک این تناسب و هماهنگی و ارتباطات و معیارهای ارزیابی آن، مبحث جداگانه ای است و فرصت دیگری می طلبد اما نباید فراموش کرد که اقتصاد، شاخه ای از علوم انسانی است و هدف آن شناخت قانونمندی های رفتار اقتصادی در زندگی اجتماعی جوامع انسانی است. زندگی اقتصادی را بدون ملاحظات جامعه شناسی و روانشناسی اجتماعی و نظام های سیاسی و فرهنگی آن هم در بسترهای تاریخی چگونه می توان درک کرد؟

از این رو، با استفاده از برنامه های آموزشی که این جامعیت را ندارند نمی توان دانش آموختگانی پرورش داد که قادر باشند نقش مهمی در تغییر دادن زندگی اقتصادی جامعه به سمت اهداف مطلوب ایفا کنند. می توان متخصصان زیادی در رشته های مختلف داشت، اما اگر در رابطه سیستمی با هم قرار نگیرند یعنی نظریات آنان به یک وحدت ترکیبی نرسند نمی توانند موجبات رشد و توسعه اقتصادی را در جامعه فراهم کنند، چون به قانونمندی های «تغییر در زندگی اقتصادی» توجه نکرده اند زیرا که اقتصاد را در روابط اجتماعی و در بسترهای تاریخی و فرهنگی ندیده اند.

دقت بفرمایید که عرض من این نیست که دانشجویان اقتصاد باید جامعه شناسی، علوم سیاسی، تاریخ، فرهنگ و روانشناسی را علاوه بر تئوری های موجود در اقتصاد بیاموزند. اساساً چنین هدفی غیر قابل تحقق است.

محور اصلی عرایض من دو نکته است. اولاً رشد محفوظات دانشجویان و اشباع آن از نظریات مختلف اقتصادی و غیر اقتصادی، فلسفه برنامه های آموزشی اقتصاد نیست، بلکه هدف این است که «به دانشجویان بیاموزیم که خود چگونه بیاموزند» دلم می خواست که به جای دو کلمه تعلیم و تعلم، یعنی آموزش و آموختن، صرفاً یک کلمه داشتیم تا آن را هدف نظام آموزشی اقتصاد قرار میدادم. دانشجویان اقتصاد باید بعد از فراگیری دروس کلی و عمومی در دوره های کارشناسی، وارد رشته های تخصصی اقتصاد در دوره های کارشناسی ارشد و دکتری شوند و هر یک در رشته ای متخصص شوند، اما برنامه آموزشی دانشکده های اقتصاد در رشته های مختلف تخصصی باید بر محور جامعیت استوار، تا دانش آموختگانی تربیت شوند که در مجموع دید جامعی داشته باشند و مکمل هم باشند به گونه ای که همکاری آن ها با یکدیگر زمینه ساز رشد و توسعه اقتصادی کشور شود و جامعه را از خطر افراط و تفریط در نگرش های رایج در سیاستگذاری های اقتصادی محافظت کند.

این نکته را به بیان ساده تری نیز می توان توضیح داد. در دوره های کارشناسی، باید توجه بیشتری به بررسی روابط بین مباحث مختلف اقتصادی داشت و سعی کرد دانشجویان شناخت عمیق تری نسبت به مسائل مختلف اقتصادی داشته باشند تا بتوانند در دوره های کارشناسی ارشد و دکتری نه تنها با شناخت بهتری رشته های تخصصی مورد علاقه شان را دنبال کنند بلکه انگیزه کافی برای دقت های نظری در مبانی رشته های تخصصی به دست آورند. مثلاً در دوره های کارشناسی اقتصاد، دانشجویان به طور مبسوط با بنگاه های اقتصادی آشنا می شوند اما از قانون شرکت ها اطلاعی ندارند؛ در درس اقتصاد کلان، تئوری ها و سیاست های دولت و نقش دولت در اقتصاد را می خوانند اما از خصوصیات تاریخی و سیاسی و پایگاه اجتماعی دولت در کشورهای در حال توسعه بویژه دولت های نفتی یعنی دولت هایی که متکی بر درآمدهای حاصل از صادرات هیدروکربورند، مطلقاً بی اطلاع هستند. با تئوری های پول و بانک آشنا می شوند اما قوانین بانکی را نمی شناسند. اقتصاد بین الملل را مطالعه می کنند اما با سازمان های اقتصادی و نهادهای بین المللی و نقش آنها در تحولات اقتصاد بین الملل بیگانه اند. تئوری های مربوط به رفتار مصرف کننده و قوانین ریاضی حاکم بر انتخاب بهینه مصرف کنندگان را فرا می گیرند اما حقوق مصرف کنندگان را که باید در نظام های دموکراتیک حافظ منافع آنها باشد، نمی شناسند. از ضرورت سرمایه گذاری برای رشد مطلع اند اما تفاوت های ساختاری و بسیار مهم بین سرمایه گذاریهای داخلی و سرمایه گذاریهای خارجی را نمی بینند، حتی به تفاوت های بنیادین و بسیار مهم در سرمایه گذاری های خارجی در مثلاً تولید شامپو و پفک نمکی و در تولید نفت خام و گاز طبیعی توجه چندانی ندارند و متأسفانه مکانیسم تاثیر این سرمایه گذاری ها را در رشد تولید ناخالص داخلی یکسان می انگارند زیرا در برنامه های آموزشی مرسوم، آنچه مهم است «حجم» سرمایه گذاری ها است نه اینکه سرمایه گذاری توسط چه سازمان هایی و یا در چه بخشهایی و با چه شرایط و تحت چه رژیم های حقوقی انجام شده است.

حاصل آن که برنامه های آموزشی دوره های کارشناسی اقتصاد در کشور ما، با مجموعه ای از فرمول های ریاضی برای توضیح رفتار مصرف کنندگان، تولید کنندگان، دولت، اقتصاد بین الملل و مانند آن آغاز می شود و با مجموعه ای بزرگ تر از فرمول های ریاضی در همین زمینه ها در دوره های تخصصی

کارشناسی ارشد و دکتری به اتمام می رسد. هر چند چنین برنامه های آموزشی برای توسعه مطالعات نظری و یا تربیت کادر کارشناسی برای سطوح مختلف دستگاه های اجرایی کشور مفید است، اما برای سیاستگذاری های اقتصادی در سطح کلان و مدیریت نظام اقتصادی کشور مطلقا کافی نیست.

برخی از استادان و اقتصاددانان جوان کشور بر این اعتقادند که عدم جامع نگری در اقتصاد و نگاه محدود به مسائل، به مکتب و نظریه ای بر می گردد که در دانشکده های اقتصاد ما مسلط است. به نظر این عده، در گام های ابتدایی صرفا رویکرد نئوکلاسیک در دانشکده ها مسلط است و در الگوهای مکتب نئوکلاسیک این گونه زوایای مختلف نقش ندارند. نظر شما در این باره چیست؟

ببینید، طرح مساله از این دیدگاهی که مطرح فرمودید هر چند اشکالی ندارد، اما به نظر می رسد چندان مفید هم نباشد، یعنی منجر به رشد و توسعه معارف اقتصادی نخواهد شد. نکته مهمی که باید فراموش نکنیم این است که مجموعه دستاوردهایی که امروزه به نام اقتصاد نئوکلاسیک معروف است، همه علمی است و قابل احترام، اما کارایی و مفید بودن نظریات اقتصادی در حل و فصل مسائل اقتصادی در کشورهای پیشرفته و در حال توسعه یک مساله است، علمی بودن آن ها مساله دیگر. هر آنچه که «علمی» است، ضرورتا «مفید و سودمند» نیست. مفید بودن و سودمندی به نیازهای جوامع بر می گردد. این نیازها مقولاتی تاریخی اند که بر حسب جوامع و در زمان تغییر می کنند. شما کافی است به کتابخانه ای بروید و نگاهی داشته باشید به هزاران مقاله علمی در اقتصاد که در مجلات علمی در خلال مثلا ۱۰۰ سال گذشته به چاپ رسیده است. با اینکه همه آن ها علمی است و در زمان خودش، از نوآوری های علم اقتصاد محسوب می شد، شاید هیچ پژوهشگری حاضر نباشد ۹۰ درصد آنها را حتی برای یک بار مطالعه کند، زیرا که دیگر به درد مسائل اقتصادی امروز نمی خورد. اینکه «به درد» نمی خورد به معنای علمی نبودن آنها نیست، در واقع «دردها» عوض شده است، یعنی مسائل اقتصادی امروز و یا شناختی که ما امروز از آنها داریم با مسائل دیروز یا شناختی که دیروز از آنها داشتیم فرق می کند، لذا نظریات جدیدی لازم است.

اقتصاد نئوکلاسیک محصول تلاش صدها اقتصاددان در خلال بیش از صد سال کوشش فکری در ده ها دانشگاه شاخص در جهان بوده است. تمام دستاوردهای آن، علمی و قابل احترام است. نکته ما این است که این مجموعه، آن جامعیت کافی را ندارد که بتواند مسائل واقعی اقتصاد را بویژه در کشورهای در حال توسعه، تجزیه و تحلیل کند. برخورد علمی با چنین حقیقت، این نیست که اقتصاد نئوکلاسیک را از دانشگاه ها بیرون کنیم، بلکه باید نظریات دیگری بیاوریم و نوآوری هایی داشته باشیم که آن نقص و کاستی را برطرف کند، هر چند که همان نظریات جدید و نوآوری ها نیز قطعا کاستی هایی خواهند داشت زیرا در غیر این صورت «علمی» نیستند. نظریه ای که «کامل» باشد و بی عیب «علمی» نیست. در علم و دیدگاه علمی، دشمنی با نظریات وجود ندارد؛ آنچه هست قابل احترام است و آنچه به نام نوآوری و نظریات جدید مطرح می شود، قابل نقد.

آقای دکتر! به نظر می رسد در حال حاضر که آمریکا تاثیر بسیاری بر روندهای جهانی دارد، دنیا هم به همان سمت می رود. حال به نظر شما آیا رفتن به سمت سیستم های آمریکایی می تواند به یکباره باشد یا لزوما باید دوران گذار سپری شود؟

در شرایط کنونی، تاثیر آمریکا بر تحولات جهانی به علت برتری های اقتصادی، سیاسی، نظامی و علمی این کشور بر سایر کشورها، قطعی است. اما اقتصاد آمریکا بر مبنای حاکمیت شرکت ها و بنگاه های اقتصادی شکل گرفته است. از این رو، علم اقتصاد در این کشور، بر محور اقتصاد بنگاه ها سامان یافته است. البته نباید فراموش کرد که حجم مطالعات و انتشارات علمی در آمریکا در زمینه های اقتصادی دولتی، نقد اقتصادهای مبتنی بر بازار آزاد، بررسی نظام های اقتصادی و حتی دفاع از اقتصاد مارکسیسم، بیش از سایر کشورهاست.

به هر حال، هدف ما نباید این باشد که دنباله رو آمریکا یا هر کشور دیگر باشیم. آنچه برای ما مهم است «منافع ملی» است. همه چیز، از جمله برنامه های آموزشی اقتصاد در کشورمان باید در حول این محور شکل گیرد. این امر بدین معنی نیست که بنده مخالف با علم اقتصاد هستیم، بلکه عرض می کنم که چگونگی بهره مندی و به کار گیری علم اقتصاد باید در راستای تامین منافع ملی ما باشد، یعنی بتواند برای تحقق اهداف ملی ما در اقتصاد ملی و منطقه ای و جهانی هر چه بهتر به کار گرفته شود.

در بحث قبلی به وجود پیوند منطقی بین اقتصاد و سیستم آموزشی در غرب اشاره کردید. در ایران نیز ما علی القاعده یک سیستم اقتصادی فعال داریم. می خواهیم بپرسم اقتصادی که ما در سیستم آموزشی مان به دانشجویان ارائه می دهیم تا چه میزان با اقتصاد واقعی ما هماهنگ است؟

این دو، یعنی سیستم اقتصادی فعال در کشور و نظام آموزش اقتصاد در دانشگاه ها هماهنگی زیادی با هم ندارند. برنامه های آموزشی رشته اقتصاد در کشور ما، از دانشگاه های شاخص غرب در آمریکا و انگلستان گرفته شده است در حالی که ساختارهای اقتصادی کشور ما با آنها تفاوت های بسیار اساسی دارد. قبول دارم که اقتصاد در واقع علم است، اما فراموش نکنیم که علمی «کاربردی» است، لذا بیشتر شبیه علوم مهندسی است تا ریاضیات محض یا فیزیک محض.

یعنی از علم اقتصاد انتظار داریم بتواند رهگشای ما در سیاست گذاری های اقتصادی برای حل بحران های اقتصادی باشد چه در سطح خرد و چه در سطح کلان. درست است که علم برای شناخت است اما هدف از شناخت حقایق و قانونمندی های رفتار اقتصادی، رسیدن به توانایی های لازم برای تغییر دادن شرایط زندگی اقتصادی است. از طرف دیگر، فراموش نکنیم که توجه ما نباید صرفا معطوف به ایجاد هماهنگی برنامه های آموزشی علم اقتصاد با واقعیات

موجود در اقتصادمان باشد، بلکه به یاد داشته باشیم که بسیاری از واقعیات موجود در کشورمان باید تغییر کند و علم اقتصاد ابزاری در دست سیاستگذاران کشور است تا این تغییرات را به صورت کارا و به بهترین نحو ممکن با حداقل هزینه و در حداقل زمان انجام دهند.

برخی معتقدند که دانشجوی اقتصاد به بحث های حقوقی و اجتماعی و سیاسی نیازی ندارد. در حالی که شما می فرمایید دانشجوی اقتصاد باید به این مباحث بپردازد. با این وصف و با توجه به اینکه دنیا به سمت تخصصی شدن پیش می رود به نظر جناب عالی دانشجوی اقتصاد تا چه حدی باید وارد این حوزه ها شود؟

به نظر می رسد پاسخ به این سوال را در خلال سوالات قبلی عرض کرده باشم.

آقای دکتر مطالعه تاریخ تا چه حدی می تواند در کاربست ابزارها و نظریه های اقتصادی کمک کند؟

مطالعات تاریخی، هم در درک صحیح نظریات اقتصادی مفید است و هم در کاربرد آنها. البته رعایت موازین منطقی و دقت در کاربرد روش های علمی در استنتاج قضایا، نقش درجه اول را در نظریه پردازی ایفا می کند اما موضوعات مطرح شده در تئوری های اقتصادی پدیده های تاریخی اند که جز با مطالعات تاریخی نمی توان آنها را شناخت. به بیان دیگر، یکی از عوامل اصلی در تولید نظریات اقتصادی، تحولات ایجاد شده در روابط اقتصادی و تغییرات مشاهده شده در نظام های اقتصادی است. همواره می توان نقش نیروهای اجتماعی را که پدیده هایی تاریخی اند، در تعیین جایگاه ها و موضوعات مطرح شده در تئوری های اقتصادی کشف کرد اما در کاربرد نظریات اقتصادی، به نظر می رسد که شناخت نظام های اقتصادی شرط لازم برای کاربردی مطلوب نظریات اقتصادی در جهان واقعی است. نظام های اقتصادی پدیده های تاریخی، لذا درک فرایند توسعه تاریخی نظام های اقتصادی، چارچوب تحلیلی شناخت نظام هاست و بدون آن به نظر می رسد که کاربرد نظریات اقتصادی نتواند به نتایج مطلوبی در سیاستگذاری های اقتصادی برای رشد و توسعه اقتصادی برسد.

اما حتما مطلع هستید که برخی از اقتصاددانان با حضور این مباحث در اقتصاد مخالف هستند و معتقدند که مباحثی از این دست، علمی نیست. حتی برخی از این افراد صراحتاً می گویند که مباحثی مانند تاریخ اندیشه های اقتصادی یا حتی توسعه قصه است. نظر شما در این باره چیست؟

ببینید، اگر تاریخ اندیشه های اقتصادی یا تاریخ تحولات نظام های اقتصادی را به صورت مجموعه ای از رویدادها در نظر بگیریم که بر حسب تاریخ وقوع آنها مرتب شده است، طبعاً مبتنی بر روش های علمی نخواهد بود و همان گونه که اشاره کردید قصه هایی از گذشته است، هر چند که قصه های شیرین و آموزنده ای می تواند باشد. اما اگر هدف از آموزش و پژوهش علم اقتصاد را توسعه و رشد اقتصادی بدانیم، ضرورت مطالعه فرایند تاریخی «توسعه» رژیم های مختلف اقتصادی در کشورهای پیشرفته صنعتی و کشورهای در حال توسعه، اجتناب ناپذیر است.

از طرف دیگر، چگونه می توان مجموعه عظیمی از پژوهش هایی را که در مراکز علمی شاخص در کشورهای پیشرفته درباره توسعه اقتصادی و درباره تحولات تاریخی اندیشه های اقتصادی انجام شده است یک کاسه کرد و آن ها را قصه و داستان نامید. مطالعه تاریخی شکل گیری نظریات اقتصادی می تواند موضع آن تئوری ها را برای پژوهشگر روشن کند. چرا تئوری مقداری پول در دوران مرکانتی لیسم شکل می گیرد؟ چرا اصطلاح علم اقتصاد اولین بار در دوران فیروکرات ها مطرح می شود؟ چرا فیروکرات ها بر عکس مرکانتی لیست ها پدیده های اقتصادی را در چارچوب تحقیقی تجزیه و تحلیل می کردند؟ چرا مارکس تئوری های خود را بر مبنای ارزش افزوده قرار داد؟ چرا قضایای اقتصادی مارکس را نمی توان بدون ملاحظات دیالکتیک ماتریالیستی تفسیر کرد؟ چه رابطه ای بین تئوری های اقتصادی کینز در دخالت دولت برای رشد و توسعه اقتصادی و خصوصیات ساختاری اقتصاد اروپا در دهه های ۱۳۹۰ و ۱۹۴۰ وجود دارد؟ چرا خانم مارگارت تاچر سیاست آزاد سازی و کاهش دخالت دولت در امور اقتصادی را در دهه ۱۹۷۰ مطرح می کند؟ آیا این سیاست ها مبتنی بر تئوری های اقتصادی بود یا دسته جدیدی از تئوری های اقتصادی بعد از ظهور این گرایش های سیاسی مدون شده است؟

با تحلیل های تاریخی، پژوهشگر می تواند ابعاد مختلف نظریات اقتصادی را بهتر ببیند و قانونمندی تحولات نظریات و نظام های اقتصادی را بهتر درک کند. این شناخت موجب می شود که اقتصاددانان بهتر بتوانند قواعد تصرف در رفتارهای اقتصادی و ایجاد تغییر در «عینیت اقتصادی» را تدوین کنند، مثلاً این روزها صحبت از خصوصی سازی است حتی در صنعت برق کشور. پژوهشگر اقتصادی باید بداند که حاج امین الضرب برای اولین بار دستگاه های مولد برق را به ایران آورد و برق را ابتدا به آستان قدس رضوی و سپس به شمس العماره یعنی به دربار داد و برخی از خیابان های مرکزی تهران را برق کشید. خیابان چراغ برق در تهران از همان موقع به این نام معروف شده است. حاج امین الضرب تصمیم داشت دانشجوی به خارج بفرستد تا بتواند دستگاه های مولد برق را در ایران تولید کند. چرا که ساختار سیاسی تحمل حاج امین الضرب و حاج امین الضرب ها را نداشت؟ در دوران صفویه، زنده، افشاریه و اولیل قاجار، بخش خصوصی متفکر تجارت خارجی و مبادلات ارزی برای تسهیل تجارت خارجی بود. چرا بانک شاهی ایجاد شد و مبادلات ارزی را از بخش خصوصی گرفت؟ چه ساز و کاری در روابط اجتماعی و ساختارهای سیاسی و فرهنگی کشور ما وجود دارد که مانع خصوصی سازی به معنای واقعی کلمه است؟ بعدها نقش نفت در تضعیف بخش خصوصی و رشد سرطانی بخش دولتی چگونه اتفاق افتاد و قانونمندی آن کدام است؟ چه شرایط اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و چه بستر تاریخی موجب شده است که امروزه دولت ما نتواند خود را از اموری چون سیگار فروشی، ماهیگیری، سیم کشی، بنزین فروشی و امثال آن آزاد کند و در جایگاه دولتی «مقتدر و قانونمند» قرار گیرد که اقتدار خود را ناشی از حمایت مردم بداند و تکیه گاه رشد و توسعه بخش خصوصی شود؟

برای خروج از این بن بست ها، آیا تکیه بر تئوری های خشک و بی روح خرد و کلان در چارچوب نظریات اقتصاد نئوکلاسیک کفایت می کند؟ تئوری هایی که بازیگران اصلی آن یعنی بخش خصوصی، دولت، کارگران، سرمایه گذاران، پس اندازکنندگان در واقع «بی هویت» هستند! یعنی تئوری هایی که کاری ندارند به اینکه صحبت از کدام بخش خصوصی با چه خصوصیات تاریخی است و یا کدام دولت با چه خصوصیتی؟ و مهم تر از همه اینکه این تئوری ها کاری ندارند به اینکه این خصوصیات را چگونه می توان شناخت. قطعاً مطالعات تاریخی نقش مهمی در این شناخت شناخت ایفا می کند. چرا هنگامی که ساعت ها وقت کلاس های درس پیرامون خصوصیات اماری مثلاً «خود همبستگی ها و روش های مناسب تخمین آنها و خصوصیات مطلوب آن تخمین زنده ها صرف می شود کسی نمی گوید اینها قصه است! و این در حالی است که خطای تصریح در بسیاری از این موارد ضربات سنگینی بر منافع ملی در سیاستگذاری های اقتصادی نخواهد زد، اما کوچکترین اشتباه در سیاست های دخالت دولت در اقتصاد و در تعیین جایگاه بخش خصوصی و در طراحی سیاست های کلان در بخش هایی چون نفت و گاز که جملگی آنها مقولات اقتصادی با ریشه های تاریخی اند، قطعاً خسارات جبران ناپذیری بر اقتصاد ملی وارد خواهد کرد.

نمی گویم آنچه به نام اقتصاد نئوکلاسیک مدون شده باطل است. بر عکس، این ها حاصل کاوش های علمی و مبتنی بر روش های علمی است و از سرمایه های علم اقتصاد محسوب می شود. بحث ما رد این است که این مجموعه از تئوری ها، ناقص اند و برای شناخت مسائل اقتصاد کشورهای در حال توسعه کارایی ندارند، زیرا که جنبه های بسیار مهمی را در نظر نگرفته اند و یا این که اساساً نمی توان آن جنبه ها را در چارچوب های تحلیل آن تئوری ها جا داد؛ جنبه هایی چون روابط اجتماعی، ساختارهای سیاسی، مسائل فرهنگی و خصوصیات تاریخی که مستقیماً در زندگی اقتصادی این جوامع تأثیر گذارند. از طرف دیگر، باید توجه داشت که بدون علم اقتصاد، یعنی بدون مجموعه اقتصاد نئوکلاسیک، اقتصاد مارکسیسم، اقتصاد کلاسیک و پیشرفت های اخیر در علم اقتصاد بویژه در زمینه اقتصاد نهادگرایی، نمی توان صرفاً با تکیه بر مباحث اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و تاریخی به سیاست گذاری های اقتصادی در سطوح خرد و کلان پرداخت. علم اقتصاد، شرط لازم برای مدیریت زندگی اقتصادی است اما شرط کافی نیست. باید علم اقتصاد را با مسائل اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و تاریخی مرتبط کرد تا بازیگران اصلی در اقتصاد، «صاحب هویت» شوند و تئوری های بی جان اقتصادیف جانی گرفته زنده و پویا شوند.

آقای دکتر، دیدگاه جناب عالی در این زمینه بسیار قابل تامل است. با این حال، شما کتابی هم دو جلد در اقتصاد سنجی دارید که برنده کتاب سال هم شده است و اصولاً یکی از تخصص هایتان اقتصاد سنجی است. آیا معتقدید که اقتصاد سنجی به خودی خود می تواند موجب گسترش علم اقتصاد شود؟

می دانید که اقتصاد سنجی، کاربرد روشهای آماری و احتمالات برای بیان کمی روابط اقتصادی در سطوح خرد و کلان است. اگر بخواهیم به طراحی سیاست های اقتصادی در سطوح خرد و کلان بپردازیم قطعاً نیازمند بیان کمی روابط بین متغیرهای اقتصادی هستیم تا بتوانیم ضریب تأثیر سیاست های اقتصادی بنگاه ها یا دولت را بر رفتار اقتصادی به صورت عدد و رقم بیان کنیم.

بدون عدد و رقم و تخمین پارامتر معادلات و محاسبه ضریب تأثیرها، سیاستگذاری های اقتصادی کارایی لازم را نخواهد داشت و صرفاً مباحث کلی در سطح کلیات خواهد بود. اقتصاد سنجی با تکیه بر آمار و ریاضیات، نمونه خوبی از به کار گیری روش های علمی در علوم اقتصادی است.

البته همان گونه که می دانید شکل گیری اقتصاد سنجی به صورت فعلی، بیش از ۶۰ یا ۷۰ سال سابقه ندارد و به صورت موثری بعد از جنگ جهانی دوم و ظهور کینزیسیسم بوده است زیرا که دولت ها نقش فزاینده ای در مدیریت اقتصادی پیدا کردند و سازمان های برنامه و بانک های مرکزی برای طراحی و اجرای سیاست های اقتصادی تاسیس شدند. در ابتدا، اقتصاد سنجی عمدتاً در سطح کلان مطرح بود، اما با رشد شرکت ها و بنگاه های اقتصادی، «اقتصاد سنجی خرد» نیز توسعه یافت. رشد دانش اقتصاد سنجی، از ثمران نیکوی کاربرد ریاضیات و آمار در اقتصاد است که علاوه بر سیاستگذاری های اقتصادی، نقش برجسته ای در شناخت قانونمندی اقتصادی و تدوین تئوری های اقتصادی دارد. به هر حال نباید فراموش کرد که اقتصاد سنجی ابزاری قوی در تحلیل مسائل اقتصادی است که باید در برنامه های آموزشی دانشکده های اقتصاد و در کنار سایر دروس اما متناسب با آنها و هماهنگ با طراحی محتوای دروس آموزشی باطل است، باید تمام دروس آموزشی دانشکده های اقتصاد در ارتباط با هم و در تناسب کامل با یکدیگر، یک هدف را دنبال کند و آن توسعه و رشد اقتصادی کشور است.

آقای دکتر یک بخش از زندگی شما در کشور ما، خصوصاً در اوایل انقلاب به پیگیری اقتصاد اسلامی گذشت. اگر اجازه بدهید بحث را به تجربیاتتان در این باره معطوف کنیم. جناب عالی فرمودید که بحث های ما در آموزش مطالب باید متناسب با شرایط جامعه باشد. به هر حال، جامعه ما یک جامعه اسلامی است و نهاد های مختلف دینی اثر گذاری زیادی در جامعه دارند. آن روزها که مقوله اقتصاد اسلامی را جدی تر پیگیری می کردید دلیل اصلی تان چه بود؟

مطالعات من در اقتصاد اسلامی به قبل از انقلاب اسلامی بر می گردد یعنی موقعی که دانشجوی کارشناس اقتصاد در دانشگاه تهران بودم و مرحوم دکتر شریعتی سخنرانیهایی در حسینیه ارشاد ارائه می کردند. علاقه من به این مطالعات، در خلال دوران دانشجویی در انگلستان (قبل از انقلاب) بیشتر شد. در آن زمان، فعالیت سیاسی دانشجویان در خارج از کشور عمدتاً پیرامون سه محور ملی گرای و سوسیالیسم و نگرش های مذهبی متمرکز بود، البته با شاخه ها و انشعابات مختلف؛ هر چند که فصل مشترک هایی نیز وجود داشت مانند سوسیالیست های مذهبی یا ملی گرایان مذهبی. آن دسته از دانشجویان رشته اقتصاد که علاقه مند به مبارزات سیاسی بودند بسیار تحت تأثیر سوسیالیسم و ایده ضد استثماری مارکس قرار داشتند.

سرمایه داری، مظهر استثمار طبقه کارگر توسط طبقه سرمایه دار خلاصه می شد. آنها که اعتقادات الهی داشتند پیوند خوبی بین ایده های ضد استثماری سوسیالیسم و ماهیت ضد استثماری مذاهب الهی برقرار می کردند. این حرکت منحصر به اسلام نبود و در مسیحیت نیز وجود داشت. در آن زمان کارهای زیادی در این زمینه در آمریکای لاتین انجام شده بود. کتاب های زیادی در این باره در دسترس بود مانند «چهره انسانی مارکسیسم» و یا «کلیسای انقلابی» به هر حال، علاقه من به مطالعات اقتصاد اسلامی، ریشه در مطالعات من در آن سال ها داشت. پیام های اولیه انقلاب اسلامی که یکی دو سال قبل از انقلاب به اروپا رسید، چیزی جز مبارزه با امپریالیسم و مبارزه با سرمایه داری جهانی و مبارزه با استثمار نبود.

بنابراین، برداشت های اولیه ای که از اقتصاد اسلامی در سال های قبل از انقلاب اسلامی و حتی یکی دو سال بعد از انقلاب می شد چیزی جز مبارزه با استثمار و مبارزه با نظام سرمایه داری نبود. کارهای مرحوم دکتر شریعتی قبل از انقلاب اکثراً در همین راستا بود. او بود که ابودر را به عنوان چهره انقلابی صدر اسلامی معرفی کرد، ابودری که هدفی جز مبارزه با استثمار نداشت. کارهای مرحوم آیت الله طالقانی نیز در همین زمینه ها بود. کتاب «پرتویی از قرآن» در واقع تفسیر انقلابی و ضد استثماری ایشان از قرآن کریم است، از این رو، در بین جوانان محبوبیت بسیار زیادی داشت. یاد می آید در سال ۱۳۵۸، اگر اشتباه نکنم، که حضرت آیت الله طالقانی مرحوم شدند، رهبر انقلاب از ایشان به عنوان «ابودر زمان» یاد کردند. این امر دلالت بر این می کند که در آن زمان، مبارزات ضد سرمایه داری و ضد استثماری تا چه میزان در جامعه ارزشمند بود. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز در چنین اوضاع و احوال فرهنگی نوشته شده است، یعنی اولویت دادن به بخش دولتی و بخش تعاونی، با این پیش فرض که هدف دولت، تحقق عدالت و مبارزه با استثمار و رفع اختلاف طبقاتی است.

پیام همه ادیان الهی، تحقق عدالت و مبارزه با استثمار است لذا هدف اقتصاد اسلامی چیزی جز ایجاد جامعه ای مبتنی بر قسط و متکی بر عدالت اقتصادی تعبیر نمی شد. همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی و در چنین فضای فکری و فرهنگی به ایران آمدم. در موضع فردی دانشگاهی، طبعاً توجه زیادی به مطالعه درباره عدالت اقتصادی به معنای زیر بنای اقتصاد اسلامی داشتم. من این مساله را از دیدگاه نظام های اقتصادی بررسی می کردم. می خواستم به این سوال پاسخ دهم که آیا اقتصاد اسلامی بدین معنی است که در اقتصاد متعارف باید شرایطی را برقرار کرد تا عدالت اقتصادی به تحقق برسد؟ یا اینکه بر عکس بدون توجه به قانونمندی نظام های متعارف اقتصادی، باید اقتصاد اسلامی را در چارچوب اصول اسلامی بنا کنیم و نشان دهیم که تحقق عدالت اقتصادی هدف غایی آن نظام است؟ سوال دیگری برای مطرح بود که آیا «ساختن» یک نظام مطلوب اساساً امکان پذیر است یا اینکه نظام های پدیده های تاریخی اند و شکل گیری و رونق و رکود آنها قانونمند است؟

اما نکته مهم این بود که مطالعات مرحوم آیت الله در کتاب «اقتصاد ما» دلالت بر آن داشت که اقتصاد اسلامی را باید از مجموعه آیات و روایات، «کشف» کرد. برای من این سوال مطرح شد که آن اقتصاد اسلامی که قرار است «کشف» شود، آیا خصوصیت ضد استثماری دارد و آیا می تواند در اقتصادهای پیچیده صنعتی امروز، تحقق عدالت اقتصادی را تضمین کند؟ و آیا تعریفی که از عدالت اقتصادی در آن «نظام کشف شده» ارائه خواهد شد منطبق با تعاریف متعارف در اقتصاد جدید است یا خیر؟ نکته دیگری که برای مطرح بود مساله همزمانی روایات با ساختارهای اقتصادی دوران قرون وسطی یعنی دوران قبل از انقلاب صنعتی بود. چگونه می توان بر اساس مجموعه روایاتی که مربوط به زندگی اقتصادی قبل از انقلاب صنعتی است، یک نظام اقتصادی کشف کرد که خصوصیت عدالت اقتصادی را در نظام های اقتصادی که مربوط به بعد از انقلاب صنعتی است نتیجه دهد؟ مرتباً با همین سوال این نکته مطرح می شد که آیا انقلاب صنعتی تغییری مبنایی در زندگی اقتصادی ایجاد کرده است یا اینکه بر عکس، صرفاً ظواهر و کمیات تغییر کرده است و مبانی و کیفیات همچنان دست نخورده از دوران قرون وسطی بر جای باقی است؟

این ها و سوالاتی مانند آن، برای من مطرح بود. به مانند هر دانشگاهی، می خواستم این سوالات را پاسخ دهم. اما شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه، اقتضای دیگری داشت. مسئولان می خواستند چهره نظام را اسلامی کنند، مثلاً بانک ها اسلامی شود. متأسفانه علاقه زیادی به این سوال نداشتند که نهادی به نام بانک چرا و چگونه و با چه خصوصیتی در نظام سرمایه داری بعد از انقلاب صنعتی شکل گرفته و متولد شده است؟ آیا بانک های موجود در نظام سرمایه داری، صرفاً صورت تعمیم یافته همان صرافی های قرون وسطی است؟

یا اینکه بر عکس، ماهیتاً متفاوت اند و لذا احکام دیگری می طلبند؟ به نظر می رسد که در اوایل انقلاب، گرایشی وجود داشت که همین بانک های موجود، با احکام فقهی حرمت ربا منطبق شوند، یعنی صرفاً تصرفی در ظواهر صورت گیرد تا عملکردی خلاف احکام ملاحظه نشود. مساله برای من، چیز دیگری بود. به همین دلیل، به مطالعات و پژوهش های رایج در آن زمان درباره اسلامی کردن بانک ها توجهی نداشتیم و مطالعات خودم را دنبال می کردم.

اگر امکان دارد این بحث را کمی بشکافید. چرا اقتصاد اسلامی را موضوعی قابل تحقیق در عالم دانشگاه می دانستید؟

ببینید، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، تعبیر و تفسیر اقتصادی شعارهای انقلاب برای اقتصاددانان چیزی نبود جز مبارزه با نظام سرمایه داری یعنی در نهایت مبارزه با استثمار اقتصادی. بنابراین کوشش بر این بود که تفسیر جدیدی از اسلام یا به عبارت دیگر قرائت جدیدی از اسلام ارائه شود که بتواند خصلت ضد استثماری در اقتصاد اسلامی و توانایی این نظام در اقامه قسط و تحقیق عدالت اقتصادی را به اثبات برساند. آثار منتشر شده مرحوم آیت الله طالقانی و مرحوم دکتر شریعتی زمینه مناسبی برای این مطالعات بود.

بعد از پیروزی انقلاب، نکته جدیدی که مطرح شد محوریت احکام بود، یعنی نظامی که قرار است به عنوان اقتصاد اسلامی ایجاد شود باید منطبق با احکام اقتصادی باشد. احکام اقتصادی را اصطلاحاً فقه الاقتصاد می گویند.

بنابراین، از این زاویه که نگاه کنیم چارچوب بحث عوض می شود، یعنی به جای محوریت «عدالت اقتصادی» و مبارزه با استثمار و مانند آن، باید فقه اقتصاد را مینا گرفت و کوشید نظام اقتصاد اسلامی را از آن استخراج کرد. تحلیل این موضوعات قطعاً از مباحث دانشگاهی است.

آیا شما با این نگاه خاص آکادمیک تنها بودید؟ یعنی آن زمان کسی از این زاویه مساله را نگاه می کرد؟

همان طور که عرض کردم، از نظر علمی دو راه وجود داشت؛ یا باید عدالت اقتصادی و اقامه قسط محور قرار می گرفت و خصوصیات نظام اقتصادی مبتنی بر آن با «استفاده» از آیات و روایات و نهج البلاغه و سایر اسناد معتبر، استخراج می شد، یا اینکه احکام در مسائل اقتصادی یعنی فقه اقتصاد، یعنی مجموعه فتاوی فقها در مسائل اقتصادی مبنای می شد و اقتصاد اسلامی از آن به دست می آمد. مطالعات زیادی در روش اول انجام شده بود، به نظرم رسید که باید در روش دوم مطالعات بیشتری انجام شود. ملاحظه می فرمایید. که مساله بسیار عمیق است و در معنای واقعی کلمه سوالی است علمی که باید در فضاهای علمی یعنی دانشکده های اقتصاد با جدیت پی گیری می شد.

قبلاً عرض کردم که یکی دو سال بعد از انقلاب اسلامی، دانشگاه ها را به خاطر انقلاب فرهنگی تعطیل کردند و من به انگلستان رفتم. بعد از یکی دو سال که برگشتم هنوز دانشگاه ها تعطیل بود، اما مطالعات اقتصاد اسلامی در دفتر همکاری حوزه و دانشگاه ادامه داشت. من هم وارد این جریان شدم، اما می خواستم ساختار احکام اقتصادی یا فقه اقتصاد را بفهمم. به بیان دیگر، می خواستم ساختار بدانم فقها چگونه احکام مربوط به موضوعات اقتصادی را با استفاده از کتاب و سنت استنباط می کنند. مطالعات من در این زمینه منجر به این نتیجه شد که دو حوزه فقهت و کارشناسی را باید از یکدیگر تمیز داد. هدف حوزه کارشناسی، یعنی دانشکده ها و مراکز پژوهشی اقتصاد، این است که به تئوری های علمی برای تبیین رفتار اقتصادی برسند. به نظرم رسید که تلفیق یا پیوند این دو حوزه اقتصاد اسلامی را نتیجه می دهد اما مساله مهمی که متوجه ان شدم این بود که مبانی این دو حوزه، تفاوت های اساسی و ساختاری با یکدیگر دارند. مبنای حوزه فقهت برای استنباط احکام، کتاب و سنت است که با استفاده از علم اصول مجموعه احکام اقتصادی را نتیجه می دهد، در حالی که مبنای حوزه کارشناسی، روش های علمی در نظریه پردازی اقتصادی و تکیه بر آمار و مشاهده و استفاده از روش های ریاضی و آماری است. بدیهی است به علت اختلاف در مبانی، اثبات هماهنگی دلالت های این حوزه بسیار مشکل است. سوالات زیادی نیز در خصوص مبانی حوزه فقهت مطرح می شود، از جمله ضرورت تحولات و نوآوری هایی در علم اصول و همچنین مروری مجدد بر جایگاه استدلال های عقلی در استنباط احکام و امثال آن، که خارج از حوصله این مصاحبه است.

در این جا توجه شما را به نکته بسیار مهمی جلب می کنم. وقتی اقتصاد اسلامی را از دیدگاه احکام یعنی دیدگاه فقهی بررسی می کنیم، محور اصلی بحث ما رابطه بین حقوق اسلامی و رفتارهای اقتصادی است. از این دیدگاه اقتصاد اسلامی به معنای حقوق اسلامی در قلمرو اقتصاد است که بنا به تعریف موضوعی است در حوزه «حقوق و اقتصاد». بنابراین توسعه مطالعات در اقتصاد اسلامی مستلزم ورود به مبانی حقوقی اقتصاد است. اگر ۱۰ سال پیش، به انگلستان مراجعت نمی کردم و همچنان در ایران می ماندم، قطعاً از همین راه مطالعات خودم را ادامه می دادم. اکنون هم توصیه می کنم رشته «حقوق و اقتصاد» که در بعضی دانشگاه های شاخص جهان در سطوح کارشناسی ارشد و دکتری تدریس می شود، در دانشگاه های جامع کشورمان تاسیس شود تا علاوه بر آشنایی با پیشرفت های زیادی که در این رشته حاصل شده است بتوان فضا و زمینه علمی مناسبی برای توسعه و تعمیق مطالعات در اقتصاد اسلامی فراهم کرد.

آقای دکتر، بعد از انقلاب فرهنگی در ایران، علاوه بر تلاش برای اسلامی کردن کل مراکز آموزشی تغییراتی نیز در سر فصل های دروس و از جمله اقتصاد به وجود آمد. در این راستا یک درس اقتصاد اسلامی هم به درون برنامه آموزش علم اقتصاد در ایران نفوذ کرد. این بحث را چگونه ارزیابی می کنید؟

احتمالاً پاسخ به این سوال را در خلال نکات قبلی عرض کرده باشم. اما نکته ای که مجدداً بر آن تاکید می کنم این است که باید از پژوهش در اقتصاد اسلامی حمایت کرد، زیرا سوالات بسیار زیادی که اکثراً از پستوانه تئوریک خوبی برخوردارند، در این حوزه از مطالعات مطرح می شود، که پاسخ به آنها قطعاً موجب ارتقای سطح علمی مباحث اقتصادی خواهد بود.

آقای دکتر! فارغ از مقام بحث ها، مقوله اقتصاد اسلامی در ایران تاریخچه ای دارد. ارزیابی شما از سیر این مقوله چیست؟

رشد مطالعات اقتصاد اسلامی قبل از انقلاب بسیار چشمگیر و رضایت بخش بود زیرا زمینه و بستر «واقعی» برای این رشد وجود داشت. قبلاً نیز عرض کردم که نظریات اقتصادی در فضاهای مجرد و ذهنی و دور از واقعیات ملموس زندگی اقتصادی شکل نمی گیرد، بلکه تعارض های اجتماعی و مبارزات گروه های ذی نفع، انگیزه های قوی برای پژوهشگران ایجاد می کند که به کاوش های ذهنی در مقالات نظرات بپردازند. قبل از انقلاب اسلامی، بیشتر از نوع «سفارشیهای دولتی» بود که طبعاً انگیزه قوی و آکادمیک برای پژوهشگران ایجاد نمی کرد تا در کاوش های نظری، عمیق تر شوند، زیرا سفارش های دولتی در تحقیقات نوعاً کاربردی است. به همین دلیل، از شدت مطالعات تئوریک در این قلمرو به نحو قابل ملاحظه ای کاسته شد.

آنان که هنوز در این زمینه مطالعه و پژوهش می کنند هر چند اندک اند اما نیروهای بسیار پرتوان و علاقه مندی هستند. امیدواریم که در آینده فضاهای مناسب تری برای تضارب آرا در قلمرو اقتصاد اسلامی به وجود بیاید زیرا که تعمیق مباحث، طبعاً مستلزم پژوهشهای بنیادین در مبانی حقوقی نظام اقتصاد اسلامی و جایگاه فقه و احکام در سیاستگذاری های اقتصادی و دقت در متدولوژی استنباط احکام در حوزه فقهت است. بدیهی است که پژوهش در این موضوعات نیازمند گرمی بازار تحقیقات بنیادین در دانشگاه ها است.

به نظر شما چرا علی رغم حساسیت فراوان سال های اول انقلاب، امروزه به مقوله اقتصاد اسلامی کم تر پرداخته می شود؟ و اساسا با تجربه ای که دارید مسیر مطالعات اقتصاد اسلامی را در آینده چگونه ارزیابی می کنید؟

با اینکه احتمالا پاسخ به این سوال را قبلا عرض کردم، این نکته را هم اضافه کنم که مطمئن هستم در آینده توجه به اقتصاد اسلامی مجددا رونق خاصی خواهد یافت. هر جا اقتصاد و فعالیت اقتصادی باشد خطر استثمار و بی عدالتی وجود دارد. انسان همواره خواهان عدالت است. ادیان الهی، همان گونه که قبلا عرض کردم، استقرار قسط و عدالت را نوید می دهند، لذا اقتصاددانان معتقد به موازین الهی، همواره در پی تحقق عدالت اقتصادی با تکیه بر مفاهیم موجود در ادیان الهی هستند. منظوم این نیست که اقتصاددانان نیازی به علم اقتصاد ندارند، بلکه ادیان الهی همواره بستر مناسبی برای حرکت اقتصاددانان فراهم می کنند که برای تحقق عدالت اقتصادی و جلوگیری از استثمار و مبارزه با اختلاف طبقاتی و از بین بردن فقر و تحقق توسعه بکوشند. اگر علم اقتصاد و مجموعه نظریات اقتصادی و روش های ریاضی و آماری، خوراک ذهن اقتصاددانان برای تاثیرگذاری بر تحولات اقتصادی در عینیت است، رهنمود ادیان الهی در تحقق عدالت و اقامه قسط و مبارزه با استثمار، گرمی بخش قلب اقتصاددانان و انگیزه قوی برای تقویت استدلال های عقلی آن هاست.

آقای دکتر! سوالی که با توجه به زندگی شما به ذهن می رسد این است که آیا با رفتن مجدد شما به خارج از کشور، در مسیر مطالعاتتان تغییر جدی ایجاد نشده است؟

سال ها تحصیل در انگلستان در دوران قبل از انقلاب مراجعت به کشور همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی و خدمت در دانشگاه تهران و همچنین دانشگاه هایی که در آن سال ها دیدگاه های مختلف سیاسی داشتند (ترتیب مدرس و امام صادق) ارتباط نزدیک با محافل فکری با دیدگاه های متفاوت در حوزه علمیه قم، تدریس اقتصاد سنجی و نظام ها و تاریخ اندیشه ها به موازات یکدیگر و سال ها مباحثه با کارشناسان و دانشجویانی که گرایش های مختلف فکری و سیاسی داشتند، طبعاً مواد اولیه زیادی برای فکر کردن فراهم می کند. ۹ سال اقامت اخیر در انگلستان در فضاهای دانشگاهی و پژوهشی و نیز مطالعه در اقتصاد سیاسی نفت و گاز، فرصتی بود که از این مواد اولیه در ربط با هم سنجیده شود و به اصطلاح گامی به سوی «وحدت ترکیبی» مجموعه تجربیات و اطلاعات باشد. از این دیدگاه، به نظر می رسد که گامی هر چند کوتاه به سمت نگرش علمی به مسائل اقتصادی برداشته باشم.

اما در مورد مسیر مطالعات و پژوهش و برنامه های آینده این نکته را عرض می کنم که اولویت هایی که به نظرم می رسد این است که اقتصاد نفت و گاز یکی از مسائل بسیار مهم در اقتصاد کشور است که متأسفانه تا حد زیادی به دست فراموشی سپرده شده است. ایجاد انگیزه در دانشکده ها و مراکز پژوهشی اقتصاد کشور برای مطالعه در این زمینه یکی از اهداف من است. البته موانع بسیار جدی در تحقیق این اهداف وجود دارد. شاید مهم ترین آن، طرز تلقی برخی از مسئولین اجرایی نفت و گاز کشور است که نگرانند نتایج تحقیقات دانشگاهی در این زمینه، مورد بهره برداری جناح های مختلف سیاسی قرار گیرد و موجب کندی فرایند توسعه این بخش شود. همین امر موجب شده است که دانشگاهیان نتوانند دسترسی خوبی به اطلاعات صحیح داشته باشند، هر چند که معمولاً محدودیت های حاصل از عضویت در اوپک را دلیل اصلی عدم امکان انتشار آمار صحیح معرفی می کنند. به هر حال چنین وضعیتی در اکثر کشورهای در حال توسعه نفتی دیده می شود. اگر پژوهش در اقتصاد نفت و گاز به هر دلیل توسط دانشگاهیان پیگیری نشود و توسعه نیابد و یا خدای نکرده محدود شود یا با نتایج پژوهش های دانشگاهیان برخورد جناحی شود، تنها نتیجه آن، افزایش با نتایج پژوهشهای دانشگاهیان خارجی است، زیرا سود شرکت های خارجی موقعی حداکثر است که آگاهی و شناخت ما از نفت و گاز کشور حداقل باشد.

مسئله دیگری که برای من بسیار با اهمیت است مطالعه در خصوص جایگاه دولت، بازار و چگونگی دخالت دولت در اقتصاد برای رشد بخش خصوصی است. مدیریت تحقیقات در این موارد به گونه ای که رنگ و روی سیاسی نگیرد از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در همین زمینه، بررسی ساختار دولت در کشور ما که از دیدگاه تاریخی در خلال ۴۰ سال گذشته همواره متکی به درآمدهای نفتی بوده است از اهمیت ویژه ای برخوردار است. بالاخره اگر بخواهیم اولویت سومی را عرض کنم، مساله رابطه حقوق و اقتصاد است که علاوه بر مطالعات بنیادین در مبانی حقوقی اقتصاد باید بکوشیم که تولیدکنندگان، مصرف کنندگان و خلاصه همه فعالان اقتصادی را با حقوق خودشان آشنا کنیم که قدم اول در توسعه قضایی است که شرط لام برای توسعه اقتصادی است.

در پایان، جناب عالی برای دانشجویانی که اقتصاد می خوانند چه توصیه هایی دارید؟

مطالبی که باید مطالعه کرد و یاد گرفت بسیار زیاد است و فرصت ها بسیار کم، لذا باید بیشتر کار کرد. اول آنکه، مطلقاً دلسرد نشوند. نگویید این چه درس هایی است که ما در دانشکده ها می خوانیم. اگر بنده به کاربرد گسترده ریاضیات و آمار در اقتصاد نئوکلاسیک ایراد می گیرم نه برای این است که دانشجویان عزیز ما اینها را با دلسردی بخوانند. خودم قصد دارم ان شاء الله کتاب های دیگری در اقتصاد سنجی و اقتصاد سنجی پیشرفته و تئوری های کنترل بهینه بنویسم، ولی تالیفاتی در نظام های اقتصادی و تاریخ اندیشه ها را هیچ گاه فراموش نخواهم کرد. اساساً این حجم از مطالب، برای دانشجویان باهوش و فعال ما که این قدر در ریاضیات و آمار قوی هستند، اصلاً مساله ای نیست. این مطالب که الان در دانشکده ها تدریس می شود چیزی جز «دست گرمی» برای دانشجویان نیست تا با تسلط به این مباحث وارد موضوعات اصلی اقتصاد بشوند. دوم آنکه، زیاد در بند برنامه های آموزشی نباشید، خودتان حتماً مطالعه کنید. قبل از هر چیز، زبان انگلیسی را تقویت کنید تا بتوانید کتاب ها و مقالات را به زبان اصلی بخوانید. اگر می خواهید در رشته ای از علم اقتصاد نوآوری داشته باشید، بدانید که باید آن رشته را خودتان خوانده باشید و بدون معلم توانسته باشید مباحث آن را کاملاً درک کرده باشید زیرا فقط در چنین حالتی است که عاشق

و علاقمند به آن رشته خواهید شد و مطمئن باشید بدون عشق، حقایق علوم بر شما ظاهر نخواهد شد. بسیاری از اقتصاددانان بزرگ، اقتصاد را پیش خودشان خوانده بودند، یعنی قبلاً تحصیلات دانشگاهی در اقتصاد نداشته اند.

سوم آنکه، کارهای اصلی اقتصاددانان بزرگ را به دقت مطالعه کنید، فقط با مطالعه آثار بزرگان می توانید اقتصاد را عمیقاً درک کنید. کارهای آدم اسمیت، ریکاردو، جان استوارت میل، والراس، مارشال و کینز را حتماً مطالعه کنید. با کارهای اصلی اقتصاددانانی که برنده جایزه نوبل هستند آشنا شوید و به این نکته توجه کنید که به خاطر چه تئوری هایی جایزه نوبل به ایشان اعطا شده است و بالاخره، مطالعه دقیق خلاصه ای از کتاب «سرمایه» مارکس را فراموش نکنید زیرا بزرگترین نقدی است که بر نظام اقتصاد سرمایه داری نوشته شده است؛ نظامی که امروزه و تا آینده قابل پیش بینی با آن سر و کار خواهیم داشت.

این ها از بعد مباحث تئوریک بود اما از دیدگاه کاربردی توصیه می کنم با سیاست های اقتصادی و ساختار اقتصادی کشورهای پیشرفته صنعتی و آن دسته از کشورهای در حال توسعه که در آستانه صنعتی شدن قرار گرفته اند، به خوبی آشنا شوید. اگر بدانیم دیگران چگونه رشد کرده اند و برنامه های آینده آن ها برای استمرار رشد و توسعه چیست، قطعاً در طراحی سیاست های اقتصادی خودمان کمتر اشتباه خواهیم کرد.